

زنان لیبیایی نیروهای فعال در انقلاب لیبی



یثری تکبالی - مترجم آزاده دواچی

یثری تکبالی فعال، وبلاگ نویس و روزنامه نگار آمریکایی لیبیایی تبار است. او در مقاله اش تحت عنوان "خاطرات هیل" در آنتالوژی بسیار مشهور "من برای خودم صحبت می کنم: زنان آمریکایی در مورد مسلمان بودن می گویند" از تجاربش به عنوان یک زن عرب و مسلمان در کپیتال هیل می گوید. در این مقاله او در مورد موقعیت زنان در لیبی و فعالیتهای آنان در زمان جنگ لیبی و به طور کلی در طول یک سال گذشته می نویسد.

زنان در لیبی در ۱۹۸۲ حق طلاق گرفتن را به دست آوردند. در مصر و مراکش تنها در سالهای اخیر بود که در این قانون به نفع زنان تجدید نظر شد. در لیبی درصد زنان تحصیلکرده در سه دهه اخیر بسیار افزایش یافته و زاد و ولد و هم مرگ و میر کودکان کاهش یافته است. این پیشرفتهای در تمام جهان عرب مشاهد میشوند، اما هنوز ساختار پدرسالارانه خانواده و قوانین مربوط به ارث یا چندهمسری به قوت خود باقیاند. تنها تونس و ترکیه توانستهاند قوانین مدنی در زمینه برابری جنسیتی را بدون تاثیرپذیری از شریعت دینی تصویب کنند. برخلاف تونس و مصر در لیبی شبکهها و سازمانهای غیر دولتی زنان وجود ندارند. در دیکتاتوری قذافی فضایی برای فعالیتهای مستقل زنان وجود نداشت^۱.

سال گذشته و در طول ماه مبارک رمضان به همراه "ناتالی مور" (خبرنگار و نویسنده) در طرابلس بودم و در مورد موقعیت زنان در جامعه لیبی تحقیق می کردم. ما با زنان از طیفهای گوناگون اعم از نویسندگان، خانه دار، معلم، دانشجو، زنان تاجر و بالاخره دولت - زنان لیبیایی مصاحبه کردیم که این مصاحبه ها بعداً در رادیو دولتی شیکاگو پخش خواهد شد.

بسیاری از زنان لیبیایی که با آنها مصاحبه کردیم در تلاش بودند تا جامعه لیبی را از درون تغییر دهند، اما پیوسته در فساد اداری و

قانونی دولتی لیبی گیر می کردند. آنها بر این باور بودند که محدودیت های سخت رژیم قذافی و مداخله بی وقفه آنها تهدیدی همیشگی برای این زنان بوده است. همانگونه که یکی از کارمندان زن سابق بخش گاز و نفت به نام "سالها" می گوید: «ادارات فاسد و قوانین غیر قابل پیش بینی به این معناست که شغل شما، زندگی شما و هرچیزی که شما برای آن کار می کنید می تواند امروز باشد ولی روز بعد از بین برود». در سوی دیگر این طیف از زنان منتقد، من با زنان هوادارن قذافی مانند رئیس شورای زنان شهر طرابلس و همینطور فرمانده آکادمی نظامی زنان در لیبی ملاقات کردم.

اکنون بعد از گذشت یک سال از آن زمان که شش ماه هم از انقلاب لیبی² می گذرد، در تمام این مدت به صحبت های این زنان و تغییرات عمده ای که در جامعه لیبی در حال اتفاق افتادن است، فکر می کنم. در طول 40 سال گذشته، رژیم قذافی حق آزادی تجمع و آزادی بیان را تحت فشار قرار داده است که در نتیجه مانع از لابی و مذاکره لیبیایی ها به منظور ایجاد تغییر در جامعه خود شده است. وقتی مردم مبارزه خود را با حکومت قذافی آغاز کردند، زنان هم به مبارزه با جامعه ای پرداختند که آنها را از جنگیدن و مبارزه برای دستیابی به آزادی منع می کرد. حضور زنان از همان روزهای آغازین در طول انقلاب لیبی بهترین نشانه از جامعه ناراضی لیبی (هم زن و هم مرد) تحت حکومت 42 ساله قذافی است. زنان پیوسته نشان داده اند که چگونه تحت تاثیر رژیم قذافی قرار گرفته اند، این تأثیرات نه تنها با مقاومت در خود لیبی، بلکه از طریق بنیان نهادن سازمان های مستقل و همینطور هل دادن به سمت جامعه ای فراگیر صورت گرفته است.

قبل از انقلاب لیبی، من زنان لیبیایی را می دیدم که پسرانشان را از حضور در هر واقعه ای که در جامعه پیش می آمد باز می داشتند، حتی اگر آن اتفاقات سیاسی نبود، چرا که بسیاری از آنان از وحشی گری حکومت قذافی می ترسیدند. در طول شش ماه گذشته همین زنان به یکی از بزرگترین مشوقان آنان تبدیل شده اند و همسران و پسرانشان را ترغیب می کنند تا بیرون بروند و بجنگند.

اکنون پس از یک سال که شش ماه هم از قیام مردم لیبی برای راندن قذافی و خانواده اش می گذرد، زنان فعال بسیاری را دیده ام که میان دو راهی گیر کرده اند که کجا نیرویشان را متمرکز کنند، میان بحران پناهندگان و مسائل حقوق بشری و یا در میان تراژدی جنگ

در جریان؟ آنان چگونه می توانند تشخیص دهند که اولویت اول با کدام است آن هم هنگامی که قذافی در حال نابودن کردن هر چیزی است که تاکنون بنا شده و هنوز هم ادامه دارد.

در دوهه (پایتخت قطر) «شهرزاد کابلان»، میزبان النس (گروه ائتلاف زنان) لیبی است که بلافاصله بعد از خیزش مردم در لیبی توانست ائتلاف زنان لیبیایی را ایجاد کند، گروهی که تمرکزش کمک و توانمند سازی زنان لیبیایی و کمک به کودکان است. «کابلان» به همراه همسر و فرزندان در اوهایو زندگی می کنند، او هنگامی که 24 سال داشت بن قاضی را ترک کرد. او می گوید: «می دانم که زنان و بچه ها آسیب پذیرترند و ما تاکنون می دانیم که زنان در جامعه لیبی توانمند نشده اند، بنابراین جنگ برای آنها زنگ خطری خواهد بود». ائتلاف زنان لیبی از راه فراهم سازی کارآموزی های فنی و آموزشی به زنان، تمرکزش را بر توانمند ساختن زنان لیبیایی قرار داده است. این سازمان همچنین نهادهایی را ایجاد کرده است که زنان می توانند در آنجا مشاوره های پزشکی و روانی دریافت کنند. کابلان همچنین عضوی از گروه هماهنگ کننده لیبیایی است که راهپیمایی را در حمایت از خیزش مردم لیبی در آمریکا بعد از انقلاب 17 فوریه ترتیب داده است.

اتحادیه زنان لیبیایی، یک گروه فعال که در لندن پایه گذاری شده نیز توسط «زکیا طیب»، فعال حقوق بشر، حدود 20 سال پیش پایه گذاری شده است. زکیا طیب توسط زنانی که وابسته به کمیته انقلابی قذافی بودند به دلیل انتقاد از رژیم قذافی زندانی و شکنجه شده است. اتحادیه زنان لیبیایی توانسته است قبل از انقلاب 17 فوریه، به زنان لیبیایی دسترسی پیدا کرده و فعالیت های خود را حول حمایت از پناهندگان و زنان قربانی خشونت ها و تجاوزهای جنسی نیروهای قذافی گسترش دهد.

دیگر فعالان زن لیبیایی همچون «ریحان الحاج» و «ناجا داواجی» که امداد رسانی و مشاوره هایی را در مورد لیبی و تحت عنوان گروهی به نام «ریل» شروع کرده اند، این گروه مددکارانی را ایجاد کرده اند که در تونس به پناهندگان زن و کودکی که مورد تجاوز قرار گرفته اند کمک می کنند. «الحاج» که هم با زنان و هم مردان در کمپ پناهندگان رمادا و هم در شهر مرزی میان مرز لیبی و تونس کار کرده است، می گوید: «زنانی که مورد آزار جنسی و تجاوز توسط ارتش قذافی قرار گرفته اند باید بدانند که مقصر آنها نبوده اند».

در مصر یکی دیگر از فعالان زن لیبیایی را دیدم که مشغول برنامه ریزی برای کنفرانسی در آینده بود که هدفش شناساندن و مورد توجه قرار دادن نقش زنان در دوران بعد از قذافی در لیبی بود. همچنین با زنان فعالی همچون «زهرا لنقی»، «ونوس ال رایس» و «فریدا الغی» صحبت کردم که در حال ترتیب دادن کارگاه های آموزشی و برگزاری مناسبت هایی بودند که هدفشان تمرکز بر بازسازی قوانین مدنی لیبی است.

زهرا لنقی که هماهنگ کننده گروه فعال "دوستان آزادی لیبی" در مصر است، کارگاه ها و فوروم های زیادی را ترتیب داده است که به خلاء مسائل اجتماعی، روشنفکری و دیوان سالاری در لیبی پرداخته است. در کارگاه آموزشی اخیر که من در آن حضور داشتم در مورد گسترش زیرساخت های مدنی در لیبی صحبت شد. لنقی براین باور بود: "زنان هسته اصلی جامعه لیبی را شکل می دهند. وقتی که آن ترس روانی شکسته شد، مادران، همسر و فرزندان خود را تشویق می کردند تا به بیرون بروند و با قذافی بجنگند که این یکی از تغییرات بزرگی بود که تاکنون شاهدش بوده ایم".

همچنین زنان بی شمار لیبیایی وجود دارند که شجاعت و توانایی و صلاحیت رهبری، و همینطور انسان دوستی شان را با فعالیت ها و تلاش های خود برای حمایت از مردم لیبی نشان داده اند. اکنون همین زنان در شرف سازمان دهی و شرکت در بازسازی لیبی هستند و ما انتظار داریم که سازمان های بیشتری هم به وجود آیند. حمایت وسیع تر از افراد داخل در لیبی و آنهایی که خارج از لیبی فعالند در موفقیت این سازمانها زمانی که شکل بگیرند و ریشه هایشان را در لیبی آزاد بیايند، نقش حیاتی ایفا خواهند کرد.

[منبع](#)

پی نوشت:

1- فروغ.ن. تمیمی . زنان عرب در بهار آزادی: رادیو زمانه
<http://www.radiozamaneh.com/society/women/2011/05/22/4177>

2- اعتراضات و شورش سراسری در لیبی که با راهپیمایی های خیابانی، علیه حکومت لیبی و رهبر آن، معمر قذافی آغاز شد و به شورش و جنگ های شهری و بین شهری منجر گردید. اعتراضات از ۱۳ ژانویه ۲۰۱۱ میلادی، در این کشور آغاز شد و از روز ۱۷ فوریه ۲۰۱۱ میلادی بشکلی گسترده تر و بتدریج شورش سراسری درآمد که با برخوردهای خونین و

خشونت‌آمیز حاکمیت با مردم معترض روبرو شد و همه شهرهای لیبی را دربرگرفت.

بیانیه عمومی

به سرکوب زنان ایران و تبعیض علیه آنها پایان دهید! ❌

سه‌شنبه ۲۵ مرداد ۱۳۹۰ - ۱۶ اوت ۲۰۱۱
تمام زندانیان عقیدتی را آزاد کنید!

عبدالکریم لاهیجی، نایب رئیس فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و رئیس جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، امروز گفت: «حکومت ایران را باید وادار کرد تمام زندانیان عقیدتی و در گام اول زندانیان سیاسی زن را بی‌قید و شرط و فوراً آزاد نماید، تمام قانون‌های تبعیض‌آمیز را ملغاً کند و به کنوانسیون رفع تمام اشکال تبعیض علیه زنان بپیوندد. جامعه بین‌المللی باید پشتیبانی قاطع خود را از جنبش زنان در ایران و مبارزه آن برای استقرار آزادی‌های اساسی، حقوق برابر و احترام به حقوق بشر ابراز کند.»

چندین فعال حقوق زن و چند زن حرفه‌ای ایرانی به خاطر فعالیت‌های برحق یا انجام حرفه‌اشان در سه ماه گذشته دستگیر شده یا به روش‌های دیگر مورد آزار قرار گرفته‌اند. بعضی از آنها در حال حاضر با وثیقه آزاد هستند ولی در معرض خطر پیگرد نا‌عادلانه و ناروای قضایی و حکم زندان به سر می‌برند. بعضی دیگر هنوز در بازداشت خودسرانه مانده‌اند. نمونه‌های زیر تنها بعضی از این موارد را در بر می‌گیرند:

مریم بیدگلی (دستگیری ۷ مرداد ۱۳۹۰)؛ مرضیه وفامهر (بازداشت اواسط تیرماه ۱۳۹۰)؛ محبوبه کرمی (دستگیری ۱۰ خرداد ۹۰)؛ مریم بهرمن (بازداشت ۱۰ خرداد ۹۰)؛ لاله حسن‌پور (دستگیری ۴ اردیبهشت ۹۰)؛ [جزئیات بیشتر □ جدول پیوست].

مهناز محمدی (سینماگر مستندساز) در تاریخ ۵ تیر ۱۳۹۰ بازداشت و در روز ۵ مرداد با وثیقه آزاد شد.
مریم مجد (عکاس ورزشی) در تاریخ ۲۷ خرداد در هنگام سفر به آلمان

برای عکاسی در جام جهانی فوتبال زنان بازداشت و در تاریخ 27 تیر 1390 با وثیقه آزاد شد.

پگاه آهنگرانی (بازیگر سینما) پیش از سفر به آلمان برای نگارش وبلاگی در باره مسابقه های جام جهانی فوتبال زنان برای شبکه دویچه وله در تاریخ 17 تیر دستگیر و در 5 مرداد 1390 با وثیقه آزاد شد. نرگس محمدی (فعال حقوق بشر) در روز 7 تیر 1390 به اتهام های عضویت در کانون مدافعان حقوق بشر، تبلیغ علیه نظام و اجتماع و تبانی به قصد ارتکاب جرم علیه امنیت ملی مورد محاکمه قرار گرفت. او در تاریخ 20 خرداد 1389 در برابر چشمان فرزندان خردسال خود بازداشت و سپس در 10 تیر همان سال با وثیقه آزاد شده بود. زهرا یزدانی، روزنامه نگار، در تاریخ 31 خرداد بازداشت و در تاریخ 8 تیر 1390 آزاد شد.

منصوره بهکیش (حامی مادران عزادار و فعال حقوق بشر) در تاریخ 22 خرداد در خیابان دستگیر و در تاریخ 18 تیر 1390 با وثیقه آزاد شد. او که شش عضو خانواده اش را در اعدام های دهه ی 1360 از دست داده، چندین بار در سال های گذشته بازداشت شده است.

راحیل آشناگر، وبلاگ نگار و فعال حقوق زن، در تاریخ 10 خرداد در بندر انزلی بازداشت و در 16 خرداد 90 با وثیقه آزاد شد. فاطمه تمیمی (وکیل دادگستری) در تاریخ 27 اردیبهشت 90 بازداشت و در 1 خرداد 90 با وثیقه آزاد شد.

هما دورُتی پروز، روزنامه نگار ایرانی تبار شبکه الجزیره، در تاریخ 9 اردیبهشت 1390 در هنگام ورود به دمشق ناپدید شد و مقامات سوری او را در 11 اردیبهشت به ایران تحویل دادند. وزیر خارجه ایران در 24 اردیبهشت از وضعیت وی ابراز بیاطلاعی کرد؛ او دو روز بعد در تاریخ 26 اردیبهشت 1390 آزاد شد و ایران را ترک کرد.

عسل اسماعیل زاده (فعال سیاسی) در 11 اردیبهشت 1390 بازداشت و 11 خرداد 90 با وثیقه آزاد شد.

اطلاعات پیشینه ای ده ها زن زندانی عقیدتی و سیاسی در زندان به سر می برند. در پیوست این بیانیه نام و وضعیت 47 زن زندانی عقیدتی و سیاسی را ثبت کرده ایم (□ جدول پیوست). این فهرست که در آن نام فعالان حقوق زن، فعالان دانشجویی، فعالان سیاسی، زندانیان سیاسی پیشین، پیروان آیین بهایی، معترضان به حکومت، وبلاگ نگاران، وکیل حقوق بشری، بازیگر سینما و روزنامه نگار چشم می خورد، به هیچ وجه جامع و کامل نیست.

گروه های مستقل زنان در چند سال گذشته با آزار و سرکوب رو به افزایش روبرو بوده اند. بعضی از این گروه ها و جریان ها که هدف

خشونت دولتمردان جمهوری اسلامی قرار گرفته اند عبارتند از:
"کمپین تغییر برای برابری" (یک میلیون امضا) که علیه تبعیض های قانونی ضد زنان مبارزه می کند.

"کمپین قانون بی سنگسار" که برای الغای مجازات سنگسار مبارزه می کرد و اکثر فعالان آن ناگزیر از ترک ایران شده اند.

"مادران عزادار" زنانی هستند که فرزندان شان را در اعدام ها و کشتارهای سیاسی بیش از سه دهه اخیر از دست داده اند. از زمانی که آنها اعتراض در سکوت را در سال 1388 در پارک لاله تهران شروع کردند، بارها مورد حمله و سرکوب نیروهای امنیتی قرار گرفته اند.

"مادران صلح" زنانی هستند که علیه جنگ و دخالت نظامی در ایران فعالیت می کنند.

در سال های گذشته چندین زن در بازداشت یا به دست ماموران امنیتی کشته شده اند، مثل زهرا کاظمی (عکاس خبری که در اثر ضربه به سرش در حین بازداشت در زندان اوین تهران در سال 1382 درگذشت)، زهرا بنی یعقوب (پزشکی که به ادعای دولتمردان در حین بازداشت موقت در سال 1386 در همدان "خودکشی" کرد)، و هاله سحابی (عضو مادران صلح که در پی ضربه های ماموران امنیتی در حمله به تشییع جنازه پدرش در روز 11 خرداد 1390 در تهران درگذشت). به علاوه، بنا به گزارش ها تعدادی از زنان - و مردان - در پی بازداشت در اعتراض های پس از انتخابات ریاست جمهوری 1388 در زندان مورد تجاوز نیروهای امنیتی قرار گرفتند. مجرمان تمام این جنایت ها از مجازات معاف هستند و دستگاه قضایی تاکنون هیچ یک از آنها را به دست عدالت نسپرده است.

زنان ایران گرفتار قوانین به شدت تبعیض آمیزی هستند که آنها را از اساسی ترین حقوق محروم ساخته است. مفاد بعضی از این قانون ها از این قرار است:

زنان مکلف هستند به خواسته های جنسی مردان تمکین کنند؛

آنها از حق طلاق محروم هستند ولی شوهر دارای اختیار طلاق است؛

اجازه شوهر برای سفر به خارج و کار در قانون الزامی است؛

سهم فرزندان دختر از ارث نیمی از سهم فرزندان پسر است؛ زن تنها یک هشتم دارایی شوهر را به ارث می برد؛

زنان مسلمان حق ندارند با مردان غیرمسلمان ازدواج کنند؛

شهادت یک مرد برابر با شهادت دو زن است؛

مردان از حق چند همسری برخوردار هستند؛

زنان و مردان متهم به زنای محصنه با مجازات وحشیانه سنگسار مجازات می شوند، اما اکثر قربانیان این مجازات زنان هستند چون حق چند همسری بعضا برای مردان مفری را فراهم می کند؛

سن مسئولیت کیفری برای زنان 9 سال قمری (برابر با 7/8 سال شمسی) است.

جمهوری اسلامی یکی از 7 کشور عضو سازمان ملل است که «کنوانسیون رفع تمام اشکال تبعیض علیه زنان» را تصویب نکرده و به آن نپیوسته است.

حمله به فعالان زن و پایمال کردن حقوق زنان بخشی از سرکوب عمومی جنبش مردم برای دموکراسی و آزادی است که تعداد زیادی از فعالان و روزنامه نگاران زن را برای دوری از آزار و تعقیب به خارج از کشور رانده است.

ما تمام اعضای جامعه بین المللی را فرا می خوانیم تا به تاکید از حکومت ایران بخواهند:

تمام زندانیان عقیدتی و سیاسی را فوراً و بی قید و شرط آزاد نماید و به آزار فعالان حقوق زن و زنان حرفه ای پایان دهد؛ به عنوان گام نخست حکومت باید تمام زندانیان عقیدتی زن را آزاد کند و تمام اتهام های علیه ده ها فعال زن را که در انتظار دادگاه به سر می برند لغو نماید.

به گزارشگر ویژه حقوق بشر در ایران و کارشناسان مستقل دیگر مثل کارشناسان سازمان نظارت بر زندان ها که مرکز آن در لیون فرانسه است اجازه بازدید از زندان های ایران و به ویژه زندان های زنان بدهد.

به کنوانسیون رفع تمام اشکال تبعیض علیه زنان بپیوندد.

به عنوان گام اول برای پیوستن به کنوانسیون، حکومت باید تمام قوانین تبعیض آمیز علیه زنان از جمله، و بدون قید محدودیت، قوانین مذکور در بالا را اصلاح یا ملغا کند.

به تمام گروه های فعال در راه حقوق برابر زنان و الغای مجازات اعدام و مجازات های غیرانسانی مثل سنگسار، عدالت، صلح ... از جمله کمپین تغییر برای برابری، کمپین قانون بی سنگسار، مادران عزادار، مادران صلح، وکلای مدافع زندانیان عقیدتی و سیاسی، گروه های دانشجویی و دیگران اجازه دهد آزادانه به فعالیت بپردازند.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

پست الکترونیکی: [lddhi\(at\)fidh.net](mailto:lddhi(at)fidh.net)

صفحه اینترنتی در وبگاه فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر: FIDH

<http://www.fidh.org/-%D9%81%D8%A7%D8%B1%D8%B3%D9%89>

http://www.fidh.org/Stop-suppression-of-women-in-Iran?var_mode=calcul

پیوست : فهرست ناکامل عده ای از زندانیان سیاسی و عقیدتی زن

	نام	حکم	تاریخ شروع، زندان	وضع/وابستگی
1	روناک صفارزاده (نیز مشهور به صفارزاده)	6 سال و 9 ماه	1 مهر 1384؛ سندج	کمپین تغییر برای برابری؛ فعال کُرد
2	زینب جلالیان	زیر حکم اعدام	بازداشت از سال 1386؛ سندج	فعال سیاسی کُرد
3	مهوش ثابت	20 سال	14 اسفند 1386؛ اوین/تهران	پیرو آیین بهایی
4	فریبا کمال آبادی	20 سال	15 اردیبهشت 1387؛ اوین/تهران	پیرو آیین بهایی
5	معصومه کعبی	5/4 سال	6 مهر 1387؛ زندان سپیدار اهواز	فعال عرب ایرانی؛ همسر او از فعالان حقوق اقلیت عرب زبان در خارج از ایران است، دولت سوریه او و فرزندش را در 19 شهریور 1387 به ایران تحویل داد
6	زینب بایزیدی	4 سال تبعید در زندان	25 آبان 1387؛ زنجان	کمپین تغییر برای برابری
7	صهبا رضوانی	3 سال و 8 ماه	25 آذر 1387؛ اوین/تهران	پیرو آیین بهایی
8	کبری بنارزاده امیرخیزی	5 سال زندان در تبعید	27 دی 1387؛ فعلا اوین/تهران	گویا به خاطر خویشاوندان فعال مخالف در خارج از ایران محکوم شده
9	عالیه اقدام دوست	3 سال	10 بهمن 1387؛ اوین/تهران	کمپین تغییر برای برابری
10	شبنم مددزاده	5 سال زندان در تبعید	2 اسفند 1387؛ فعلا اوین/تهران	فعال دانشجویی
11	نازیلا دشتی	3 سال	6 خرداد 1388؛ اوین/تهران	گویا به خاطر خویشاوندان فعال مخالف در خارج از ایران محکوم شده
12	عاطفه نبوی	4 سال	25 خرداد 1388؛ اوین/تهران	فعال دانشجویی
13	فاطمه رهنما	10 سال تبعید در زندان	7 مرداد 1388؛ سپیدار اهواز	زندانی سیاسی دهه 1360؛ گویا به علت نسبت خانوادگی با آقای موسوی (نامزد انتخابات ریاست جمهوری 1388) زندانی شده است
14	معصومه یآوری	7 سال زندان در تبعید	27 شهریور 1388؛ فعلا اوین/تهران	معترض خیابانی
15	زهرا جباری	4 سال زندان در تبعید	27 شهریور 1388؛ فعلا اوین/تهران	معترض خیابانی؛ گویا به خاطر خویشاوندان فعال مخالف در خارج از ایران محکوم شده

روزنامه نگار	11 آذر 1388؛ اوین/تهران	6 سال	هنگامه شهیدی	16
فعال دانشجویی	11 آذر 1388؛ اوین/تهران	2 سال	مهدیه گلرو	17
متهم به ارسال فیلم های اعتراض های خیابانی به گروه های مخالف	6 دی 1388؛ فعلا اوین/تهران	15 سال زندان در تبعید	ریحانه حاج ابراهیم دباغ	18
گویا به خاطر خویشاوندان فعال مخالف در خارج از ایران محکوم شده؛ شوهر و یک پسرش به اعدام محکوم شده اند	6 دی 1388؛ فعلا اوین/تهران	10 سال زندان در تبعید	مطهره بهرامی حقیقی	19
معترض خیابانی	6 دی 1388؛ اوین/تهران	5 سال	کفایت ملک محمدی	20
معترض خیابانی	8 دی 1388؛ فعلا اوین/تهران	17 سال زندان در تبعید	فرح واضحان	21
متهم به محاربه	10 دی 1388؛ فعلا اوین/تهران	15 سال زندان در تبعید	مریم اکبری منفرد	22
کمپین تغییر برای برابری و فعال دانشجویی	10 دی 1388؛ اوین/تهران	5/9 سال	بهاره هدایت	23
متهم به اقدام علیه امنیت ملی	17 دی 1388؛ اوین/تهران	نامعلوم	فاطمه خرم جو	24
پیرو آیین بهایی	8 اسفند 1388؛ اوین/تهران	3 سال و 4 ماه	منیژه منزویان (نصراللهی)	25
پیرو آیین بهایی	24 اسفند 1388؛ وکیل آباد مشهد	5 سال	رزیتا واثقی	26
پیرو آیین بهایی	17 خرداد 1389؛ اوین/تهران	5/1 سال	سوسن تبیانیا	27
وبلاگ نگار؛ توهین به رهبری و مقدسات	27 تیر 1389؛ اوین/تهران	7 سال	هانیه فرشی شتریان	28
وبلاگ نگار؛ توهین به رهبری و مقدسات	27 تیر 1389؛ اوین/تهران	5 سال	لادن مستوفی مآب	29
وکیل حقوق بشری	13 شهریور 1389؛ اوین/تهران	11 سال زندان؛ 20 سال محرومیت از اشتغال به وکالت و سفر به خارج	نسرين ستوده	30
معترض خیابانی؛ دختر یکی از فعالان سیاسی	14 آذر 1389؛ اوین/تهران	2 سال	لیلا توسلی	31
معترض خیابانی	بهمن 1389؛ اوین/تهران	1 سال	نازنین حسن نیا	32

33	زهرا رهنورد	ناپدید شده	9 اسفند 1390؛ نامعلوم	همسر آقای موسوی (نامزد انتخابات ریاست جمهوری 1388)
34	فاطمه کروی	ناپدید شده	9 اسفند 1390؛ نامعلوم	همسر آقای کروی (نامزد انتخابات ریاست جمهوری 1388)
35	لاله حسن پور	1 سال تعزیری، 4 سال تعلیقی	3 اردیبهشت 1390؛ اوین/تهران	فعال حقوق بشر و حقوق زنان
36	طاهره پور رستم (سوداگری)	بازداشت	11 اردیبهشت 1390؛ نامعلوم	زندانی سیاسی پیشین؛ دارای خویشاوند فعال مخالف در خارج از ایران
37	صدیقه مرادی	بازداشت	11 اردیبهشت 1390؛ نامعلوم	زندانی سیاسی پیشین؛ دارای خویشاوند فعال مخالف در خارج از ایران
38	آریا حائری	بازداشت	11 اردیبهشت 1390؛ نامعلوم	زندانی سیاسی پیشین؛ دارای خویشاوند فعال مخالف در خارج از ایران
39	فاطمه (حوری) ضیایی	بازداشت	11 اردیبهشت 1390؛ نامعلوم	زندانی سیاسی پیشین؛ دارای خویشاوند فعال مخالف در خارج از ایران
40	اشرف علیخانی	3 سال	3 خرداد 1390؛ اوین/تهران	وبلاگ نگار
41	محبوبه کرمی	3 سال	10 خرداد 1390؛ اوین/تهران	کمپین تغییر برای برابری و فعال حقوق بشر
42	مریم بهرمن	بازداشت خودسرانه	10 خرداد 1390؛ شیراز	کمپین تغییر برای برابری
43	مرضیه وفامهر	بازداشت خودسرانه	اواسط تیر 1390؛ زندان قرچک ورامین	بازیگر سینما و تئاتر و مستندساز؛ به خاطر ایفای نقش در یک فیلم مستند مجاز (تهران من، حراج) در سال 1387
44	مریم بیدگلی	6 ماه	30 تیر 1390؛ قم	کمپین تغییر برای برابری
45	فاطمه درویش	نامعلوم	نامعلوم؛ اوین/تهران	نامعلوم
46	شعله طائب	نامعلوم	نامعلوم؛ اوین/تهران	نامعلوم
47	مریم حاجیلویی	نامعلوم	نامعلوم؛ اوین/تهران	نامعلوم

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران
پست الکترونیکی: [lddhi\(at\)fidh.net](mailto:lddhi(at)fidh.net)

طلاق؛ عبور جامعه از شکل سنتی

به مدرن



چهارشنبه ۲۹ تیر ۱۳۹۰ - ۲۰ ژوئیه ۲۰۱۱
گفتگوی میترا شجاعی از رادیو دویچه وله با
مهرداد درویش پور

نگرانی مسئولان از بالا رفتن آمار طلاق و پایین آمدن میزان ازدواج تا چه حد با معیارهای جامعه مدرن مطابقت دارد؟ آیا اصولاً طلاق یک ناهنجاری اجتماعی است یا نشانه‌ای از رشد خودآگاهی و فردیت؟ آیا هنوز هسته اصلی جامعه خانواده است؟
«آمار سه سال گذشته حاکی از آن است که طلاق در این مدت رشدی ۱۴ درصدی داشته به عبارت دیگر از هر ۶ ازدواج یکی به طلاق ختم می‌شود». (رئیس سازمان ثبت اسناد ایران، خبرگزاری فارس، ۷ خرداد ۱۳۹۰)

«میزان طلاق از حدود ۹ درصد در سال ۱۳۸۰ به بیش از ۱۱ درصد در سال ۸۶ رسیده است». (مدیر بخش روانپزشکی سازمان پزشکی قانونی، ایرنا، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۰)

«میزان طلاق در ۵ سال گذشته ۳۷ درصد رشد داشته که بیشترین آنها مربوط به زوج‌هایی با سن زیر ۳۰ سال است. همچنین مطابق این آمار حدود سه چهارم از طلاق‌ها مربوط به زوج‌هایی بوده است که کمتر از ۱۰ سال از زندگی زناشویی آنان می‌گذرد». (خبرگزاری مهر، ۱۵ تیر ۱۳۹۰)
«آمار طلاق در استان آذربایجان شرقی در دو ماه نخست سال جاری نسبت به مدت مشابه سال قبل ۱۳ درصد رشد داشته است. همچنین آمار طلاق در سال ۱۳۸۹ به میزان ۷ و نیم درصد نسبت به سال ۸۸ افزایش داشته». (سرپرست اداره کل ثبت احوال آذربایجان شرقی، خبرگزاری مهر، ۲۸ خرداد ۱۳۹۰)

«در قم از هر ۴ ازدواج یکی به طلاق منجر می‌شود و متأسفانه استان قم بعد از تهران رتبه دوم طلاق در کشور را داراست». (مدیرکل بهزیستی استان قم، خبرآنلاین، ۲۴ تیر ۱۳۹۰)

قصه تازه‌ای نیست. چند سالی می‌شود که "نگرانی" درباره آمار بالای طلاق در ایران تیر اول بسیاری از صفحات اجتماعی رسانه‌هاست. برای حکومتی که شعارش تقدیس نهاد خانواده است البته که این آمار بسیار نگران‌کننده است اما آیا برای کارشناسان مسائل اجتماعی نیز چنین است؟

گفت و گو با مهرداد درویش‌پور

دکتر مهرداد درویش‌پور جامعه‌شناس مقیم سوئد معتقد است که طلاق به خودی خود یک ناهنجاری به حساب نمی‌آید بلکه یک انتخاب عقلانی است. او می‌گوید: «طلاق در واقع یک انتخاب است. همان طور که ازدواج برای این که فرد زندگی خود را بهبود ببخشد یک انتخاب است، طلاق هم یک

انتخاب است. و لابد آدمها وقتی به طلاق می‌اندیشند، آن قدر زندگی‌شان با دشواری روبه‌رو است که این دشواری راهی جز انتخاب جدایی را پیش روی قرار نمی‌دهد. بنابراین من فکر می‌کنم کسانی که طلاق را یکسره با ناهنجاری توضیح می‌دهند، یک نگاه محافظه‌کارانه دارند. این همان نگاهیست که از گذشته دور موقع ازدواج سوگند خورده می‌شود که جز مرگ چیزی نتواند بین دو زوج جدایی ایجاد کند. از این منظر به نظر من به طلاق باید به‌عنوان یک انتخاب عقلایی نگاه کرد».

این کارشناس معتقد است هرچه جامعه مدرن‌تر می‌شود، فردیت معنای بیشتری پیدا می‌کند و به همین دلیل افراد دیگر دلیلی نمی‌بینند که فردیت خود را به خاطر مصالح جمعی سرکوب کنند. درویش‌پور طلاق را نشانه‌ی گسترش مدرنیته می‌داند و نشانگر این که افراد و به‌ویژه زنان به خواست و به بدن خودشان و به نیازهای خودشان بیشتر از قضاوت جمع، اجتماع، جامعه یا پدر و مادر توجه می‌کنند.

او می‌گوید: «در جامعه‌ی مدرن، فرد سلول اصلی جامعه است و نه خانواده. به همین خاطر هرچه جلوتر می‌رویم، هرچه با توسعه‌ی حقوق فردی و برابری زن و مرد بیشتر روبه‌رو می‌شویم، می‌بینیم که ارجحیت خانواده بر مثلاً زندگی مجرد یا «سینگل لایف» کمتر می‌شود. در کشوری نظیری سوئد که اساساً این تبعیض برچیده شده و به‌هیچ وجه خانواده یک منزلت اجتماعی برتر را در قانون بازتاب نمی‌دهد و نوعی پلورالیسم (تکثرگرایی) نسبت به شکل زندگی وجود دارد».

به عقیده‌ی مهرداد درویش‌پور و البته بسیاری دیگر از جامعه‌شناسان، تقدیس خانواده در شکل سنتی آن تنها مخصوص افکار محافظه‌کارانه است که جوانان به راحتی زیر بار آن نمی‌روند. او می‌گوید: «من فکر می‌کنم هرچه جامعه‌ی ایران جلوتر می‌رود، اشکال سنتی رابطه‌ی دو جنس و یا اشکال سنتی خانواده بی‌موضوع‌تر می‌شود و جامعه‌ی ایران پلورالیسمی را که در جامعه‌ی مدرن با آن روبه‌رو هستیم، دیر یا زود تجربه خواهد کرد و یکی از دلایل این طلاق‌ها هم همین تمایل جامعه به عبورکردن از شکل سنتی خانواده است».

«ایران در آستانه یک انقلاب جنسی»

مدیر بخش روان‌پزشکی در سازمان پزشکی قانونی در گفت‌وگو با خبرگزاری ایسنا اعلام کرده است که ۵۰ تا ۶۰ درصد طلاق‌ها به دلیل مشکلات و اختلالات جنسی است.

Bildunterschrift: در ایران تنها راه رسمی برقراری رابطه جنسی، ازدواج است. در حقیقت برقراری رابطه جنسی قبل از ازدواج نه مرسوم است و نه پسندیده و نه قانونی. بنابراین یکی از مهمترین عوامل تشکیل یک زندگی متعادل و برابر که رابطه جنسی متعادل است قبل از ازدواج قابل امتحان نیست.

از این رو به گفته‌ی آمارهای رسمی ۶۰ درصد از طلاق‌ها به دلیل همین ناهماهنگی جنسی دو طرف صورت می‌گیرد.

مهرداد درویش‌پور این معضل را بیش از آنکه «اختلال جنسی» بداند، بالا رفتن توقع جنسی می‌نامد و می‌گوید: «توقع جنسی در ایران افزایش

پیدا کرده، بدون این که متناسب با آن قوانین یا عرف جامعه به اشکال دیگری از پاسخگویی به نیازهای جنسی میدان دهد. در نتیجه چه اتفاقی می‌افتد؟ آن شکل بسته‌ی خانوادگی با توقعات جنسی افزایش یافته‌ی افراد در تضاد می‌افتد».

او می‌گوید جامعه‌ی ایران در آستانه‌ی یک انقلاب جنسی به‌ویژه در میان نسل جوان قرار دارد که به‌هیچ وجه مایل نیست با ارزشهای کهن و سنتی جامعه، خود را تطبیق دهد. درویش‌پور نتیجه می‌گیرد: «بنابراین وقتی که این قوانین و پیشه کردن این عرف شکل دیگری از تجربه‌ی جنسی را اجازه نمی‌دهد، خانواده‌ها ناپایدارتر می‌شود و جدایی‌ها به مراتب افزایش پیدا می‌کند، درست به خاطر این که رضایت جنسی از یکدیگر وجود ندارد».

شهر قم، نمونه‌ای از کل ایران
مدیرکل بهزیستی استان قم در گفت‌وگو با «خبر آنلاین» اعلام کرد که ۳۰ درصد ازدواج‌ها در قم به طلاق می‌رسد و این استان رتبه دوم طلاق در ایران را بعد از تهران داراست.

قم، مرکز بزرگتر تربیت طلاب علوم دینی در ایران، مقبره یکی از نوادگان پیامبر مسلمانان، محل قرار گرفتن مسجدی که شیعیان آن را مسجد امام دوازدهم و غایب خود می‌دانند و یکی از مهمترین زیارتگاه‌های شیعیان دوازده امامی است. این شهر از دیرباز به عنوان یکی از سنتی‌ترین شهرهای ایران شناخته شده که اکثریت زنان آن نیز پوشش چادر دارند. تقریباً تمامی مراجع تقلید شناخته شده‌ی ایران نیز در این شهر ساکن هستند.

اما نکته عجیب اینجاست که این شهر با این مشخصات بالاترین آمار طلاق را پس از کلان شهر تهران به خود اختصاص داده است.

مهرداد درویش‌پور در توضیح این تناقض، قم را نمونه کوچکی از کل جامعه پارادوکسیکال (پرتناقض) ایران می‌داند و می‌گوید: «در سطح منطقه، ایران دینی‌ترین حکومت را دارد. در حالیکه تحولات سه دهه اخیر، عصر جهانی شدن، رشد مدرنیته، مبارزات زنان و اساساً تغییر ارزش‌ها از ارزشهای جمعی به ارزشهای فردی، موجب شده است که مردم ایران سکولارترین مردم کل منطقه باشند. بین ارزشهای حاکم و آنچه در بطن جامعه جریان دارد، یک تضاد شدید به چشم می‌خورد. در قم هم به گمان من ما با این واقعیت روبه‌رو هستیم».

او می‌گوید در شهر قم یک بافت سنتی-مذهبی حاکم است. در حالی که در بطن جامعه ایران ما شاهد یک تغییر بسیار شگرف هستیم. درویش‌پور ادامه می‌دهد: «خود این تغییر در متن اجتماع و کافی نبودن یا پاسخگو نبودن ارزشهای حاکم می‌تواند نوعی از موقعیت ناهنجاری یا موقعیت آنومی و بی‌نرمی را ایجاد کند که استرس در خانواده‌ها را افزایش می‌دهد و به جدایی منجر می‌شود».

دولتمردان ایران که ۳۲ سال است شعار «نهاد مقدس خانواده» را سر داده‌اند و برای پاسداشت آن تمامی آزادی‌های فردی را سرکوب کرده‌اند، اینک طبیعی است که بالارفتن آمار طلاق و از هم پاشیدن

“خانواده مقدس” را نوعی ناهنجاری به حساب آورند و از آن وحشت داشته باشند.

این وحشت تا بدانجا پیش رفت که چندی پیش محمود احمدی‌نژاد در یک دستورالعمل به سازمان ثبت احوال، مقرر کرد که آمار واقعی طلاقها اعلام نشود. واقعیت اما پشت این پرده‌پوشی همچنان جریان دارد. گزارش از میترا شجاعی
تحریریه: علی امینی

در باره حجاب

مصاحبه با هایدو درآگاهی فعال جنبش زنان

یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۰ - ۳ ژوئیه ۲۰۱۱

اکرم موسوی

از گروه کاری مقابله با حجاب

خانم هایدو درآگاهی ممنون از اینکه در این مصاحبه شرکت کردید. شما سالهاست در جنبش زنان فعال می باشید و در جریان بحث حجاب هم هستید. می دانید که برخی با استناد به آزادی پوشش معتقدند که حجاب فقط نوعی پوشش است، و نمی توان زنان و کودکان را در انتخاب پوشش محدود کرد، شما چه فکر می کنید؟

- از دید من حجاب، همانطور که مدافعان منع آن می گویند نوعی پوشش است اما معنا و تفسیری فراتر و مستقل از مفهوم خنثای پوشاک برای حفظ بدن از سرما یا گرما، آراستگی یا زیبایی و تفنن دارد. حجاب پوششی است که بدن زن را باید بپوشاند و انعکاس مادی و مرئی جهان بینی است که کلاً موجودیت و هویت زن را نه فقط شیء جنسی، بلکه یک کالای جنسی می داند که نه تنها استفاده از آن، بلکه حتا دیدنش تمتع است و باید در انحصار کسانی باشد که به حکم سنت و مذهب مالک این کالا هستند؛ یعنی پدر، شوهر، برادر، پسر، خانواده و مجموعه ی انسانی (collective)) اعم از زن یا مرد.

حجاب در تعریف سنتی اش هم سمبل و هم ابزار یکی از حادترین انواع مردسالاری است. کنترل، تحقیر، و تنزل انسان مونث (کودک یا بزرگسال) به شیء قابل تملک، جزء ذات و تعریف حجاب است. این نقش سنتی حجاب است که در حال حاضر در بسیاری از بخش های مسلمان نشین جهان و در بین اقلیتهای مسلمان کشورهایی که مذهب اکثریت اسلام نیست، غالب است و تا قبل از ظهور اسلام به عنوان یک پدیده ی سیاسی توتالیتار(چه در قدرت مثل ایران و افغانستان طالبان و چه بین جریان های اسلامی تشنه ی قدرت) وجود داشته و دارد. پس شما با این تعریفی که از حجاب دادید به اینکه فلسفه ی حجاب به

قبل از ادیان تکی خدایی بر می گردد اعتقاد دارید. شاید، ولی آنچه الآن برای ما مهم است این است که، همان طور که گفتم رواج تجدد در سنن بخش هایی از جهان و ورود زن ها به بازار کارمزدی ایده ی کالا بودن زن و به تبع آن نقش حجاب را، درسین این جوامع تغییر داده و تعدیل کرده. سرّ زنی که استقلال اقتصادی دارد نمی توان به راحتی سابق معامله کرد. وقتی از آزادی پوشش صحبت می شود اشاره به این پدیده فرهنگی از جنبه حقوقی است. در این سطح از کاربرد حجاب می توان به مبارزه ی فرهنگی، یعنی آگاهگری در سطح اجتماعی در مورد معنا و عوارض حجاب دست زد.

شما به کارمداوم روشنگری در مورد حجاب معتقد هستید؟ بله، قطعاً، ولی این مبارزه طبعاً در شرایطی معنی دارد که حق انتخاب وجود داشته باشد و حقوق برابر شهروندی زنان و حقوق کودک تثبیت شده باشد، مانند کار فرهنگی در کشورهایی که به این حقوق قائلند در بین اقلیت مسلمانان در این کشورها نوع کار در جامعه ی دموکراتیکی که امیدواریم بر ویرانه های جمهوری اسلامی بنا شود، در صورتیکه هنوز هم حجاب در آن نقش چشمگیر داشته باشد برای پاک کردن تاثیرات مخرب چندین دهه شستشوی مغزی جا دارد، اما آنچه در واژگان سیاسی رایج اسلام سیاسی نام گرفته بُعد ضد انسانی جدیدی به نقش سنتی حجاب اضافه کرده و از این پدیده فرهنگی ابزار سیاسی جدید ساخته است.

نقش پدر- مرد سالاری و قدرت های حاکم را در مورد حجاب چگونه ارزیابی می کنید؟

هانا آرنت (Hanna Arendt) فیلسوف آلمانی- امریکایی یهودی تبار که در 1975 در گذشت در کتاب بسیار معروفش به نام توتالیتاریسم نشان می دهد که چطور سیستم های توتالیتار پایه های قدرت خود را بر عناصر منفی فی الحال موجود در فرهنگ جامعه می گذارند. سیاست ضد یهود و ضد روما (Roma) در آلمان نازی به یهودی ستیزی و روما ستیزی ریشه دار در اروپا تکیه کرد و با امتیاز دادن به "آریایی" های اروپا به عنوان نژاد برتر همدستی و همکاری و سکوت آن ها را به دست آورد تا بتواند بخش عظیمی از مردم اروپا را اول از حقوق شهروندی محروم کند و بعد به اردوگاههای مرگ بفرستد. البته به موجب ایدئولوژی نازیسم بخشی از مردم جهان، عمدتاً اسلاوهای اروپای شرقی، قرار بود زنده نگه داشته شوند اما از امتیازات اولیه شهروندی محروم باشند تا بتوانند به عنوان برده های نژاد برتر به آنها خدمت کنند. همین مکانیسم در مورد توتالیتاریسم اسلام سیاسی که زنان را از حقوق اجتماعی برابر، به عنوان موجوداتی ذاتاً و طبیعتاً فرودست، محروم می کند و با توجیهات اخلاقی مردان را بر آنها استیلا می دهد صدق می کند. این تصادفی نیست که خمینی به فاصله ی فقط 25 روز بعد از بازگشتش به ایران حجاب را مطرح کرد و با اینکه از همان اول (تظاهرات 6 روزه ی زنان از 17 اسفند 1357) از زنها تو دهنی بزرگی خورد. هیچوقت حتا در شرایط جنگی که

موجودیت سیستم تهدید می شد، از تلاش اش برای بردن زنها زیر حجاب ذره ای کوتاه نیامد. سوابق فرهنگی جامعه، یعنی تاریخچه ی اسلامی آن و کشف حجاب ظالمانه ی رضا شاهی، زمینه ساز آن شد که بتواند حجاب را به پرچم توتالیتاریسم اسلامی تبدیل کند و با تکیه بر قوانین شرع، با دادن قدرت بلامعارض به مردان از بخش هایی از آنها که این حب را قورت دادند و با او همراه و هم صدا شدند، متحدین ولایت فقیه را بسازد. برای خمینی هم همچون هیتلر استقرار آنچه "نظام" می نامید از هر ملاحظه ی انسانی دیگر مهمتر بود و اسلام، به ویژه اسلام شیعی، تمام توجیهاات ایدئولوژیک، منجمله انیفورم سیاسی آن را که حجاب باشد در اختیارش می گذاشت. اگر این بعد سیاسی جدید حجاب را نبینیم نمی توانیم صرف این همه نیرو و هزینه، تاسیس صدها نهاد کنترل، تبلیغ، و آموزش و وضع قوانین جدید را حتا (به ویژه) در مقطع بحرانی بعد از دور اخیر انتخابات ریاست جمهوری توضیح بدهیم. در عین حال از این زاویه می توان مخالفت بی امان و بی وقفه ی زنها را با حجاب از بدو روی کار آمدن رژیم اسلامی بهتر درک کرد. جمهوری اسلامی از حجاب ابزاری برای تحکیم پایه های قدرتش ساخت. امتناع زنها از رعایت آن در تمام این سالها و در حال حاضر جواب نه به موجودیت جمهوری اسلامی و یکی از مهمترین وجوه مبارزه ی مردمی است. اینکه آخوندها های ریزودرشت این روزها با دهان کف کرده از بالای منبرها به هذیان گویی افتاده اند و زنهاى بد حجاب را الاغ بی پالان خطاب می کنند و با تشبیه کردنشان به جانوران درنده و گزنده سعی می کنند جاهل های محله را علیه آنها بشورانند، برای این است که معنی سیاسی بد حجابی را می فهمند و بوی الرحمن کل رژیم و آلف و علوفی را که در تمام این سالها به یمن حکومت عدل علی از آن برخوردار بوده اند، شنیده اند. من هم مثل خیلی از دوستان از خواندن طنزهایی که در برخورد به گفته ی سردار رادان در مورد سیاسی بودن بد حجابی نوشته شده لذت بردم، اما بعد از حذف خزعبلات معمول، گفته هایش در مورد نقش دولتهای خارجی و اینکه زنها در خدمت آنها و به تحریک دشمنان کشور بد حجابند، باید بگویم که با نظر او در این مورد موافقم.

اخیرا خانم خراسانی مقاله ای تحت عنوان "مانکن های اسلامی و..." نوشته اند و فعالین زن مخالف حجاب در خارج کشور را مورد انتقاد قرار داده اند و اینکه دولت ها در این مورد نباید دخالت کنند تائید من برای منع برقع در فرانسه هم از همین زاویه که گفتم است. با اینکه با آقای سارکوزی، دولتش، و سیاست هایش کوچکترین توافقی ندارم و حق خودم می دانم که به نیت دولتش در مورد منع برقع هم مشکوک باشم اما تضعیف سمبل ها و منع انیفورم های اسلام سیاسی را گامی در جهت تضعیف این هیولای کریه ماقبل تاریخی می دانم و از این موضع بارها با زنانی که شاید نا خواسته حاملین اشکال مختلف این انیفورم اند در رسانه های عمومی وارد بحث شده ام. وقتی خانم خراسانی جرات می کند فعالین زن مخالف حجاب، در خارج کشور را،

که اتفاقاً خیلی از آنها مثل خود من به خاطر مخالفت با حجاب در ایران از کار اخراج شده اند (رجوع کنید به کتاب لولیتا خوانی در ایران نوشته ی همکارم در دانشگاه تهران دکتر آذر نفیسی) تجزیه و تحلیل روانی کند و بگوید انگیزه ی ما برای درست دانستن منع حجاب احساس تقصیر برای مخالفت نکردن با حجاب در شروع انقلاب است، فقط کنار آمدنش را با نظرآن بخش از قدرت سیاسی در ایران که فعلا مغضوب است جار نمی زند، بلکه نادانی اش را از واقعیات تاریخی دوره ی زندگی خودش و سطحی بودن شناخت اش از واقعیت جلو چشمش را هم به نمایش می گذارد.

می روم سراغ سؤال بعدی در همین رابطه. برخی حجاب کودک را یک نوع خشونت وارد به او می بینند و معتقدند که در این مورد مانند دیگر قوانینی که در کنوانسیون حقوق کودک آورده شده است باید یک اقدام جهانی صورت گیرد و کودکان تا 18 سال وادار به حفظ حجاب نشوند، شما چه فکر می کنید؟

بسیاری از کسانی که با منع قانونی حجاب برای دختر بچه ها در همین سوئد که من زندگی می کنم، مخالفند مساله ی آزادی پراتیک مذهب برای والدین را پیش می کشند. اگر توجه داشته باشیم که اصرار والدین بر حجاب دختر بچه ها به خاطر بالغ شمردن آنها از 9 سالگی است، آنوقت بهتر می توان به وجوه مختلف مساله و ابعاد روانی و فیزیکی این نوع خشونت و کودک آزاری پرداخت. پشت جشن تکلیف که جمهوری اسلامی با ظواهر کودک فریب در مدارس دخترانه ی ایران باب کرده جواز هولناک استفاده ی جنسی و قانونی از کودکان صغیر خوابیده است. حجاب دختر بچه ها، علاوه بر این، ابزار جداسازی جنسیتی است و پیام غیر قابل انکاری در مورد متفاوت بودن و کالای جنسی بودن به خود دختر بچه و به پسر بچه های پیرامونش می دهد. مطابق نص تورات و قرآن بچه ها مایملک پدرند و نه فقط تنبیه بدنی و روحی بلکه حتی کشتن فرزند به دست پدر (به سیره ی ابراهیم جد پیامبران یهود و اسلام) همین امروز هم در قوانین ایران مجازات ندارد. به گمان من یکی از بزرگترین دستاوردهای بشریت متریقی به رسمیت شناختن حقوق کودک و خارج کردن کودکان از حیطه ی مالکیت خانواده است. خانواده فقط به نیابت از طرف جامعه سرپرستی کودک را دارد و صاحب هیچ حق طبیعی بر کودک نیست. حقوق و حدود جسم و روح کودک محترم است و نقض آن به هر شکل طفل را از قیومیت خانواده خارج می کند و تحت سرپرستی جامعه قرار می دهد. جا انداختن این حقوق در ایران بعد از جمهوری اسلامی یکی از جدی ترین وظایف فعالین اجتماعی و یکی از معیارهای دموکراتیک بودن جامعه آینده ی ایران است.

خانم درآگاهی یکبار دیگر از شما ممنونم که اینچنین جامع به سوالات من پاسخ دادید.

خواهش می کنم از شما

پهنه خصوصی (هم) سیاسی است

یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۰ - ۳ ژوئیه ۲۰۱۱

سیما راستین

تمرکز این نوشته عمدتاً بر زوایایی از بحث برقع‌پوشی در رابطه با پهنه خصوصی است. پرداختن به پرسشهای زیر چارچوب بحث را تشکیل می‌دهند: مرز میان پهنه عمومی با خصوصی کجاست؟ آیا می‌توان پهنه خصوصی را مطلقاً از دخالت دولت مصون نگه داشت؟ با چه معیارهایی می‌توان دخالت دولت در امر خصوصی را مشروع دانست؟

ممنوعیت برقع‌پوشی در فرانسه بحث‌های بسیاری را در افکار عمومی دامن زد، بحث‌هایی درباره حقوق اقلیت‌ها و عملکرد دولت‌های دموکراتیک، درباره تعابیر مختلف از پیشبرد لیبرالیسم سیاسی در جوامع چندفرهنگی، حقوق زنان و احترام به ویژگی‌های فرهنگی، بحث‌هایی درباره پهنه خصوصی، از سویی احترام به خصوصی بودن آن و از سوی دیگر حراست از امنیت آن.

تمرکز این نوشته عمدتاً بر زوایایی از بحث برقع‌پوشی در رابطه با پهنه خصوصی است. پرداختن به پرسشهای زیر چارچوب بحث را تشکیل می‌دهند:

- مرز میان پهنه عمومی با خصوصی کجاست؟
- آیا می‌توان پهنه خصوصی را مطلقاً از دخالت دولت مصون نگهداشت؟
- با چه معیارهایی می‌توان دخالت دولت در امر خصوصی را مشروع دانست؟

جنبش فمینیستی و "پهنه خصوصی"

"پهنه خصوصی سیاسی است" شعار ی بود که جنبش فمینیستی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در اروپا به منظور آگاه کردن افکار عمومی و دولت‌ها نسبت به خشونت و تبعیض‌هایی که در "پهنه خصوصی" زیر عنوان "امور خصوصی" بر زنان روا داشته می‌شد، برگزید. هدف جنبش زنان علنی کردن و به عرصه سیاست کشاندن خشونت جنسیتی بر زنان در حوزه خصوصی و خصوصی زدایی از "پهنه خصوصی" بود.

موضوعاتی از این دست در افکار عمومی منعکس شد تا آنها اهمیت خود را نشان دهند و به موضوع سیاست تبدیل شوند: کار خانگی بدون دستمزد زنان، خشونت خانگی علیه زنان، تجاوز در رابطه زناشویی، بی حقوقی زنان در امر باروری، سوءاستفاده جنسی از زنان در محیط کار، رواج ضرب‌المثل‌ها و لطیفه‌های تحقیرکننده زنان در گفتار روزمره. در محور آشکار کردن خشونت در پهنه خصوصی چهار نکته را به عنوان نتایج تعمیم پذیر مبارزات فمینیستی این دوره برمی‌شمرند (۱):

- نخستین و مهمترین نتیجه پرده برداشتن از خشونت در پهنه خصوصی

این بود که در جوامع مدرن انحصار اعمال خشونت در دست دولت نیست. اشکال متنوعی از خشونت که در فرهنگ و هنجارهای اجتماعی نهادی شده‌اند، در مناسبات خصوصی و طبیعی انسان‌ها و بدون اجبار دولتی اعمال می‌شوند. نقش دولت به عنوان پاسدار سنت‌ها و هنجارهای اجتماعی، مرکزگی میان محدوده خصوصی با پهنه عمومی و قانون‌گذاری جهت نظارت بر رعایت "مرزها" توسط شهروندان است. از اینرو آشکار کردن خشونت در هر گوشه روابط اجتماعی و به ویژه محدوده‌هایی که بنا بر عادات و سنت‌های حاکم بر جامعه "خصوصی" تلقی می‌شود، گامی تعیین کننده برای آگاه کردن افکار عمومی، تأثیرگذاری و تغییر توازن نیروهای اجتماعی به نفع رفع خشونت است. در این میان مسئولیت‌خواهی از دولت و سیاست برای دخالت عدالت گسترانه در جامعه اجتناب ناپذیر است. مسلماً سیاست‌های دولت‌های مختلف بر مبنای میزان دموکراتیک بودن و تأثیرپذیری آن‌ها از مطالبات شهروندان تنظیم می‌شود و الزاماً به نفع عدالت و صلح اجتماعی انجام نمی‌گیرد. از اینرو نیز نمی‌توان درباره امر دخالت دولت در حوزه خصوصی حکم عمومی صادر کرد. (۲)

- دومین نتیجه جنبش علنی کردن خشونت در محدوده خصوصی این بود که به رسمیت شناختن هر شکلی از خشونت در جامعه به میزان مبارزه اجتماعی علیه آن خشونت و توازن قوای اجتماعی در رابطه با تداوم و یا حذف آن بستگی دارد. از این روست که هنوز بقایایی از خشونت جنسیتی در محیط کار، در خانواده و در جامعه حتی در مدرن‌ترین و دموکراتیک‌ترین کشورها علیه زنان پا برجاست. به این دلیل ساده که نگرش سنتی مبتنی بر تقسیم کار جنسیتی در عمق باورهای بخشی از جامعه‌های پیشرفته همچنان پا برجاست. در این زمینه بسیاری از زنان نیز در حفظ و انتقال سلسله مراتب ارزش‌های سنتی زنانه - مردانه سهم می‌گیرند.

- سومین نتیجه گیری جنبش فمینیستی علنی کردن خشونت در حوزه خصوصی این بود که خشونت را نباید فقط به خشونت فیزیکی تقلیل داد. تبعیض جنسیتی ساختاری در عرصه اقتصادی و اجتماعی قاطعانه به مقوله خشونت تعلق دارد. نادیده گرفتن تبعیض جنسیتی در محیط کار در رابطه با دستمزد کمتر زنان، ناامنی شغلی زنان در رابطه با دوران بارداری، زایمان و مراقبت از نوزاد، محدودیت در استفاده از امکانات مطمئن علیه بارداری و ممانعت اجتماعی سیاسی در برابر قطع بارداری ناخواسته زنان منجر به تداوم اشکال غیر فیزیکی خشونت می‌شوند.

- چهارمین نتیجه از مبارزات فمینیستی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آشکار کردن این موضوع بود که "خشونت جنسیتی علیه زنان در حقیقت تداوم هنجارهای اجتماعی و نه هنجارشکنی است." (۳)

بنابراین پرده برداشتن از هنجارهایی که خشونت در حوزه خصوصی را مشروعیت می‌بخشند، گام مهمی در مبارزه علیه خشونت و تأمین دموکراسی در جامعه محسوب می‌شود.

مداخله دولت بر اساس خواست شهروندان برای اجرای دموکراسی

خصوصی‌زدایی از "حوزه خصوصی" و آشکار کردن تبعیض و خشونت جنسیتی جاری در آن منجر به تدوین قوانینی به نفع زنان در عرصه خانواده، اشتغال و حمایت از انتگراسیون مجدد زنان پس از بارداری و مراقبت از نوزاد شد. تصویب قانون مجازات خشونت در رابطه زناشویی، تاسیس گسترده کودکستان‌ها و مدارس تمام وقت برای آزاد کردن انرژی مادران از نگهداری تمام وقت کودکان در خانه، گسترش اشتغال نیمه وقت برای مادران تنها، تسهیلات قانونی برای قطع بارداری در سه ماه اول آن، تحلیل زنان فمینیست درباره استفاده از سلاح علنی برای فعال کردن و مسئولیت‌خواهی از دولت در دموکراسی‌های غربی به نتایج موفقیت آمیزی رسید.

در دهه ۱۹۹۰ زنانی که در کودکی قربانی سوءاستفاده جنسی توسط بستگان خود شده بودند به پهنه عمومی آمدند، بیوگرافی‌های پردردی را که سال‌های متمادی با شرمساری پنهان کرده بودند، آشکار کردند تا حساسیت جامعه را نسبت به چنین خشونتی در خصوصی‌ترین بخش "پهنه خصوصی" برانگیزند و از خشونتی فعال و پنهان در حوزه خصوصی علیه کودکان جلوگیری کنند.

ارگان‌های دولتی مربوط به امور آموزش، خانواده، کودکان و نوجوانان به کار وسیع آگاه‌گرانه پرداختند. به وسیله سمینارها، مراکز مشاوره، بروشورها و جزوه‌های آگاهی‌بخش در همه ابعاد جامعه حساسیت ایجاد شد. بازهم علنی کردن زوایای دیگری از محدوده خصوصی و مسئولیت‌خواهی از دولت به موفقیت شهروندان منجر شد. در واقعیت فرمول جهانشمولی برای جدا کردن "حریم خصوصی شهروندان" از پهنه عمومی وجود ندارد (۴)، زیرا منطقاً عملکرد دولت‌های متفاوت از یکدیگر متفاوت است. همچنین رابطه هر دولت مشخص با شهروندان خود نیز متفاوت است. تثبیت و گسترش دموکراسی در چارچوب دولت‌های دموکراتیک از طریق مشارکت شهروندان و مسئولیت‌پذیری دولت از طریق تصویب قوانینی که عدالت و صلح اجتماعی را تأمین کند، عملی می‌شود.

"نه روسپی، نه سر به زیر"

"نه روسپی، نه سر به زیر" (۵) نام جنبشی بود که در سال ۲۰۰۳ به دنبال زنده سوزاندن دختر جوان مسلمانی به نام Sohane Benziane در فرانسه برانگیخته شد. این جنبش از سویی با هدف آگاه کردن افکار عمومی از وضعیت رقت‌بار اجتماعی و فضای فرهنگی سرکوبگرانه مسلط بر زندگی زنان مهاجر در محلات فقیر حاشیه پاریس جلب می‌کرد و از سوی دیگر زنان این محلات را با حقوق انسانی و شهروندی خود در مقابل سلطه مردان مسلمان در این محلات آشنا می‌کرد. مبتکران این جنبش، زنان فرانسوی مهاجرت‌بازی بودند که در این محلات زندگی می‌کردند و با خشونت مردانی که زیر عنوان حفظ ناموس بر زنان این محلات اعمال می‌شد آشنایی داشتند. این محلات (گتوها) از چشم افکار عمومی دور مانده و از دخالت دموکراتیک دولت (!) آسوده بودند. فعالان این جنبش با تعداد کثیری از دختران جوان این محلات گفتگو کردند و

رنج‌های آن‌ها را به افکار عمومی منتقل کردند. آن‌ها از خشونت‌های بدنی توسط پدر و برادر، تجاوز گانگسترهای ساکن محله، ازدواج اجباری در سنین پایین، چند همسری مردانشان و از تروری که در مقابل مقاومتشان انجام می‌گیرد، سخن گفتند. همه این گونه خشونت‌ها در قلب اروپا و در کشوری که در آن تمامی این اقدامات ممنوع و قابل مجازات هستند، زیر عنوان فرصت‌طلبانه "احترام به فرهنگ‌های بیگانه" رخ می‌دهند.

جنبش زنان "نه روسپی، نه سر به زیر" در سال ۲۰۰۴ افکار عمومی فرانسوی را به سنگسار "غفرانه"، دختر فرانسوی-تونسی ۲۳ ساله ای که توسط دو پسر تونسی ۱۶ و ۱۷ ساله در ماری سنگسار شد (۶)، جلب کرد. فعالین جنبش "نه روسپی، نه سر به زیر" در ماه‌های فوریه و مارس ۲۰۰۳ در شهرهای مختلف فرانسه سفر کردند و جنایاتی را که در "حوزه خصوصی" در گتوهای مسلمان‌نشین فرانسه علیه دختران و زنان جوان رخ می‌داد بازگو می‌کردند. ۸ مارس ۲۰۰۳ به پاریس رسیدند. بیست هزار نفر در مراسم ۸ مارس ۲۰۰۳ در پاریس شرکت کردند و با تأثیر به مانیفست جنبش زنان فرانسوی مهاجر گوش دادند. در این مانیفست قویا به بی‌عدالتی‌های اجتماعی، تحقیر و حاشیه‌رانی در جامعه که منجر به ایجاد گتو در حومه شهرهای بزرگ شده‌اند، انتقاد شد.

خواست مرکزی بیانیه ۸ مارس ۲۰۰۳ در پاریس سیاست دولتی‌ای بود معطوف به خواست‌های مردمی که ارزش‌های جمهوریخواهی را تقویت کرده و صلح اجتماعی را تأمین کند. در فهرست مطالبات طرح شده در بیانیه، درخواست‌هایی جلب توجه می‌کردند که به گمان سنتی "خصوصی" فهمیده می‌شوند: جلوگیری از چند زنی، جلوگیری از ازدواج اجباری دختر بچه‌ها در خانواده‌های مسلمان، ایجاد مراکزی برای نگهداری از قربانیان خشونت، سازماندهی یک بخش ویژه در مراکز پلیس برای همکاری با جمعیت‌های زنان، مبارزه با ساختارهای مافیایی درون محله‌ها، ممنوعیت سنت‌های زورمدارانه خانوادگی به عنوان ریشه‌های فحشا در این محلات، اجرای قانون خانواده و گسترش امکانات آموزشی و شغلی برای ساکنین این محلات.

خصلت اصلی این جنبش نیز علنی کردن اموری بود که از زاویه سنت، خصوصی تلقی می‌شد. خواست اصلی آن خصوصی زدایی از پهنه خصوصی و مسئولیت خواهی از دولت در برابر شهروندان بود. جنبش تأثیر خود را گذاشت و از طرف دولت فرانسه تدابیری برای حل مشکلات محلات خارجی‌نشین پیش گرفته شد.

تناقض برقع پوشی به عنوان امر خصوصی در پهنه عمومی اولریش بک جامعه شناس آلمانی، از جمله کسانی است که مطرح می‌کنند محدوده سیاست فقط منحصر به حوزه دولت نیست، و پهنه عمومی هم فقط فراهم آمده از ادارات نیست. هر جا که امر عمومی پدیدار شود، کنشی سیاسی رخ می‌دهد. طبیعت امر سیاسی این است که نه با یک صدا بلکه با صداهای زیادی حرف می‌زند. بک می‌نویسد شهروند کسی است که فقط خودش را نمایندگی می‌کند و در مقابل دیگران ادعای هیچ گونه قدرت

دولت‌ای را ندارد؛ انسان‌ها آنگاه سیاسی می‌شوند، که خود را به‌طور دسته‌جمعی معرفی می‌کنند. (۷)

با تکیه به گفته بک آیا می‌توان برقع‌پوشان پارسی را افرادی تعریف کرد که تنها خود را نمایندگی می‌کنند و نه هیچ سیاستی را؟ اگر برقع‌پوشی واکنشی اعتراضی در برابر تبعیض‌های اجتماعی بر زنان برقع‌پوش است، پس عکس‌العمل آن‌ها نیز صراحتاً عملی سیاسی است و مطلقاً با "حریم خصوصی" قابل استدلال نیست. از اینرو دخالت سیاسی دولت دموکراتیک که به پشتوانه ۸۲ در صد رأی شهروندان کشور فرانسه انجام گرفته است را نمی‌توان دخالتی زورمدارانه، غیردموکراتیک و تجاوز به حریم خصوصی شهروندان تعریف کرد.

برقع پوشی به عنوان پوشش فردی

برقع پوشی به عنوان انتخاب داوطلبانه پوشش فردی در پهنه عمومی نیز به دلایل بسیاری قابل تعمق است:

- ارتباطات و تفاهم انسانی در پهنه عمومی تنها به وسیله کلام انجام نمی‌گیرد. افراد انسانی با نگاه، اخم، لبخند و دیگر حالات چهره، و همچنین حرکات دست و بدن نیز با یکدیگر ارتباط می‌گیرند و حس‌ها و ادراکاتشان را مبادله می‌کنند. این مبادلات چهره به چهره انسان‌ها در خیابان‌ها، در مجامع عمومی، در وسایل نقلیه برای حضور و جابجا شدن در پهنه عمومی ضرورتی اجتناب ناپذیر دارد. فرد برقع پوش نه فقط خود را از این ارتباطات محروم می‌کند، بلکه شهروندان پیرامونش را نیز از ارتباط چهره به چهره محروم می‌کند.

- پنهان کردن چهره با ماسک و نقاب در پهنه عمومی ایجاد وحشت و نگرانی می‌کند. روانشناسی طبیعی انسان‌ها در برابر فرد نقاب‌پوش ترکیبی از نا اطمینانی و کنجکاوی است؛ او مرا می‌بیند، اما من او را نمی‌بینم؛ چگونه مرا نگاه می‌کند؟ آیا تهدیدی متوجه من است؟

- برقع پوشی مانع انتگراسیون اجتماعی و شغلی زنان برقع‌پوش می‌شود. زنان برقع‌پوش در جوامع مدرن که آپارتمان‌داری جنسی در آن‌ها منسوخ شده است، قادر به انجام بسیاری از خدمات شغلی نیستند، مشاغلی چون پرستاری و آموزش که رابطه چهره به چهره در آن‌ها اجتناب ناپذیر است، مشاغلی که در آن‌ها پوشیدن لباس کار و یا عینک ضرورت دارند، کار در کودکستان‌ها و مدارس ابتدایی، بیمارستان‌ها، مراکز مشاوره، حمل و نقل، کارگاه‌های صنعتی، رانندگی، سلمانی، آشپزی در رستوران و آشپزخانه‌های بزرگ، فیزیوتراپی.

در نتیجه زنان باحجاب و برقع‌پوشان با دلایلی مضاعف به بازار کار جذب نمی‌شوند و مدام به کمک‌های دولتی وابسته می‌مانند. (۸)

- برقع‌پوشی استانداردهای سیستم امنیتی جوامع مدرن را به مخاطره می‌اندازد؛ ناممکن شدن شناسایی افراد از طریق چهره آنها. استفاده تبهکارانه از برقع برای کسانی که قصد برهم زدن امنیت جامعه را دارند، امری محتمل است.

برقع از سوی دیگر برای فرد برقع پوش به عنوان پوششی دست و پا گیر و محدود کننده میدان و شفافیت دید، مخاطره انگیز است.

دوچرخه‌سواری، رانندگی، موتورسواری، استفاده از پله برقی، برای امنیت فرد برقع‌پوش نامناسب و غیر قابل استفاده هستند. همچنین باید اشاره کرد به دشواری در خواندن تابلوهای هشداردهنده، تشخیص رنگها، ابعاد و فاصله‌ها...

- زن برقع‌پوش به تبع اعتقادات خود همواره در جستجوی فضاهای تک جنسیتی-زنانه است تا چهره بگشاید و نفسی تازه کند. این فضاها در پهنه عمومی کشورهای اروپایی به ندرت یافت میشوند. جنسیت‌های انسانی در مدارس، دانشگاهها، ادارات، ورزشگاهها، استخرها، پارکها و همه‌جا در کنار یکدیگرند. در اینجا است که زن برقع‌پوش هم از دنیای کار و هم از بیشتر امکانات تفریحی و آسایش‌بخش جامعه آزاد، باز و مرفه اروپایی محروم می‌ماند.

- زن برقع‌پوش مدرن اما با برقع‌پوش سنتی بسیار متفاوت است. او برخلاف "مانکن پوش‌های ایرانی" (۹) آگاهانه برقع برسر نهاده است. او ایدئولوژی خود را درونی کرده است و برای یارگیری سیاسی و تصرف بخش‌هایی از پهنه عمومی تلاش می‌کند، از امکانات دموکراتیک جامعه مدنی اروپایی برای حضور در رسانه‌ها، دموکراسیون در شهرها و یافتن لابی سیاسی در لایه‌های قدرت استفاده می‌کند تا برقع و ایدئولوژی محافظ آن را به لحاظ سیاسی تثبیت کند.

مسئله برقع‌پوشان اروپایی داستان ساده و معصومانه‌ای حول انتخاب آزادانه پوشش اقلیتی از زنان نیست که برخی از طرفداران آتشین حقوق اقلیت‌ها زیر عنوان یک اصل مسلم دموکراتیک مطرح می‌کنند. برقع‌پوشی به عنوان شکل افراطی "حجاب" را نمی‌توان با "پانکها"، "هیپی‌ها" و "مانکن‌پوش‌های ایرانی" مقایسه کرد. برقع‌پوشی را حتی نمی‌توان منحصر از زاویه محرومیت حقوقی و تبعیض جنسیتی توضیح داد. برقع‌پوشی مدل لباس نیست که هرروز دگرگون شود و تنوع پذیرد. برقع در اصل سمبل ایدئولوژیک افراطی‌ترین و بلحاظ سیاسی تهاجمی‌ترین بخش یک ایدئولوژی سیاسی است که با مدرنیته و جهان‌شمول بودن حقوق بشر و استقلال و بیطرفی این حقوق در رابطه با نژاد، جنسیت، زبان، ملیت و مذهب ضدیت دارد. این ایدئولوژی در وضعیت قدرت هیچگونه مدارایی با "دیگری" و "غیرخودی" حتی در چارچوب ایدئولوژیک خود ندارد.

مسلمان هر زن برقع‌پوشی به گرایش ایدئولوژیک افراطی تعلق ندارد و محتملا با اعتقادی معصومانه پرچم یک ایدئولوژی تهاجمی را به اهتزاز در می‌آورد. و مثل همیشه، تا بوده و هست، بازهم این بخش از زنان مسلمان بزرگترین بازنده‌های فرایند انتگراسیون/هم‌پیوندی اجتماعی در جامعه اروپایی هستند. ضمناً دولت فرانسه (محتاطانه) زاویه امنیتی و پنهان بودن چهره این زنان را از زاویه ضرورت قابل شناسایی بودن شهروندان را به عنوان مبنای استدلال خود معرفی کرده است. از آنجایی که این ممنوعیت با تمایل هشتاد در صد شهروندان به اجرا در آمده است، نمی‌توان آنرا به عنوان "قهر دولتی" محکوم کرد.

سمبل‌های مشابه، فرایندهای متفاوت

برقع پوشی در اروپا را نمی‌توان به عنوان پدیده نوظهور و ناگهانی مانند مد و سمبل‌های اعتراضات مدنی تعریف کرد. برقع‌پوشی حاصل پیشرفت فرایند اسلام‌گرایی افراطی در میان مهاجرین مسلمان در دو دهه گذشته در کشورهای اروپایی است. مظاهر این فرایند که با گسترش مسجدها، سازماندهی جلسات قرآن‌خوانی و آموزش قرآن برای کودکان خانواده‌های مسلمان، گسترش فزاینده حجاب در میان زنان مسلمان ساکن اروپا جلوه‌گر شدند، پیامدهای اجتماعی و واکنش‌های فرهنگی پرتنشی را به دنبال آوردند. این پیامدها ابتدا در جامعه و نهادهای اجتماعی و فرهنگی بروز پیدا کردند. در این زمینه به ویژه موقعیت پیچیده نهاد آموزش و امتناع بازار کار از جذب کارجویان روسری‌پوش قابل بررسی هستند.

• نقش آموزش در فرایند اسلام‌گرایی افراطی در کشورهای اروپایی

دشواری موقعیت نهاد آموزش به‌ویژه در رابطه با دختران مسلمانی که دین خود را در پهنه عمومی مدرسه به اجرا می‌گذارند، پرنمود است: - استفاده دائمی از مقنعه و مانتوی اسلامی توسط دختران مسلمان در مدارس موجب جدایی و انزوای آن‌ها از سایر دانش‌آموزان می‌شود، بویژه از این‌رو که آن‌ها در توضیح نوع پوشش خود به احکام مذهبی اشاره می‌کنند و نه مد و انتخاب داوطلبانه. - شرکت نکردن دختران مسلمان به تبع ایدئولوژی خود در ورزش‌شنا که در مدارس اروپایی اجباری است. - اکراه خانواده‌های دختران دانش‌آموز مسلمان از فرستادن آن‌ها به سفرهای آموزشی اجباری. - دسته‌کشی گروهی بر مبنای اعتقادات مذهبی در میان دانش‌آموزان و افزایش خشونت در مدارس. - ازدواج‌های زودرس و اجباری دختران مسلمان که منجر به ترک کردن مدرسه قبل از به پایان رساندن دوره‌های عمومی که شرط اولیه ورود به بازار کار محسوب می‌شود.

• نقش آموزش در فرایند اسلام‌گرایی افراطی در کشورهای اروپایی

بیکاری مهم‌ترین مسئله جوامع اروپایی است. احزاب حاکم در اروپا با وعده و وعید برای پایین آوردن درصد بیکاری به قله قدرت نزدیک می‌شوند و با افزایش بیکاری آرا خود را از دست می‌دهند. "اشتغال" در فرهنگ‌ها به نوعی ارزش و پرستیژ اجتماعی تبدیل شده است. در مدارس این کشورها بلافاصله پس از دوره ابتدایی آموزش سیستماتیک کاریابی، نوشتن تقاضای کار منطبق با استانداردهای مدرن دیجیتال، آموزش فنون گفتگو با کارفرما و دوره‌های کوتاه عملی در کارگاه‌ها و شرکت‌ها در چارچوب برنامه‌های آموزشی به دانش‌آموزان ارائه می‌شود. در پروژه‌های کاریابی که به سفارش دولت فعالیت می‌کنند حتی درباره طرز پوشیدن لباس و ترکیب رنگ‌ها گفتگو می‌شود. به بیکارانی که از بیماری‌های ویژه‌ای مثل خرابی دندان‌ها و یا اضطراب‌های عصبی رنج می‌برند، حمایت‌های ویژه تعلق می‌گیرد. امتناع از کار و یا آموزش‌های مربوط به کاریابی در چنین فرهنگ جاافتاده‌ای نه تنها از جانب

نهادهای دولتی مثل اداره کار قابل پذیرش نیست، بلکه از جانب شهروندانی که در صد قابل توجهی از درآمدشان به عنوان مالیات کسر میشود، مورد تحقیر قرار می‌گیرد.

از این‌رو رفتارهای مذهبی نمایشگر که انزوای اجتماعی، عدم موفقیت در عرصه آموزش، محرومیت اقتصادی، بیکاری، وابستگی به کمک‌های اجتماعی جمعیت مهاجر تبار مسلمان در این کشورها را به دنبال داشته است، به ویژه از زاویه امتناع از انتگراسیون در جامعه و بازار کار، تحقیر و بیزاری شهروندان اروپایی را برمی‌انگیزند.

میزان بیکاری و فقر در میان زنان مسلمان روسری پوش به مراتب بالاتر از بخش‌های دیگر است، چرا که زن مسلمان برای اثبات دینداری خود ناگزیر به پوشیدگی ظاهری در حوزه عمومی است. این پوشیدگی نه تنها او را از انجام بسیاری از مشاغل باز می‌دارد، بلکه او را به عنوان سوژه ایدئولوژیک به نمایش می‌گذارد. طبعاً پهنه عمومی جوامع اروپایی در برابر چنین نمایشی بی تفاوت نیست. به‌ویژه اینکه این نمایش ایدئولوژیک عمدتاً از سوی اقلیتی مهاجرت‌تبار با بالاترین در صد بیکاری و وابستگی به کمک‌های دولتی انجام می‌گیرد.

سنجش تفاوت‌ها در قضاوت

نادیده گرفتن تفاوت میان سیاست‌گذاری سیستم‌های حکومتی مختلف، در دوره‌های تاریخی مختلف و در فرهنگ‌های متفاوت و صدور حکمی کلی در مورد پهنه خصوصی و لزوم پاسداری از مصونیت آه‌نین آن، مانعی در برابر همراهی با مراحل اخیر جنبش فمینیستی و تعمیق بینش دموکراتیک است.

مقایسه ممنوعیت برقع‌پوشی در اروپا با کشف حجاب در دوره رضاشاه نابجاست و فقط با ابزار رئالیسم جادویی، که زمان‌ها و مکان‌های ناهمگون را با هم درمی‌آمیزد، امکان‌پذیر است. سیاست‌های دولتی رضاشاه و جمهوری اسلامی نه بر اساس رأی شهروندان، بلکه بر مبنای اقتدارگرایی و سائق‌های ایدئولوژیک اتخاذ شده‌اند.

در مقابل رویکرد دولت‌های اروپایی متکی بر لیبرالیسم حقوقی و قانونیت با هدف انتگراسیون است. این رویکرد در چارچوب حق اقلیت‌ها قابل بررسی است. توجه به این چارچوب مانع از یکسان‌بینی در بررسی می‌شود.

Cf. Gundula Ludwig, "Individualisierung und Ökonomisierung - 1 des Sozialen. Zum Bedingungsgefüge sexualisierter Gewalt im Neoliberalismus", in: Bildpunkt - Zeitschrift der IG Bildende Kunst (Wien), Sommer 2010, „Gewaltverhältnisse“.

۲- نمونه‌ای از صدور یک حکم مطلق را در نزد نوشین احمدی خراسانی می‌بینم. او در نوشته زیر تأکید مطلق بر حفاظت از حریم خصوصی در تحکیم فرایند دموکراسی دارد.

نوشین احمدی خراسانی: "سونامی مداخله دولت در حریم خصوصی شهروندان". رجوع کنید به:

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=15495>

۳- این موضوع را کارول هگمن وایت، جامعه‌شناس آمریکایی مقیم آلمان، به صورت تز تقریر کرد و از این رو در ادبیات فمینیستی به تز کارول هگمن وایت مشهور است. نگاه کنید به:

Hagemann-White, Carol (mit Lang/Lübbert/Rennefeld): Strategien gegen Gewalt im Geschlechterverhältnis. Bestandsanalyse und Perspektiven, Pfaffenweiler 1992

۴- برخلاف آن چه که نوشین احمدی خراسانی می‌گوید. رجوع کنید به مقاله او با عنوان "سونامی مداخله دولت در حریم خصوصی شهروندان".

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=15495>

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=15532>

۵- "Ni putes ni soumises"

جنبش زنان ساکن در محلات خارجی‌نشین حاشیه پاریس علیه تبعیض‌های ویژه، ۲۰۰۳

۶- http://fr.wikipedia.org/wiki/Affaire_Ghofrane_Haddaoui

۷- Cf. Ulrich Beck, Die Erfindung des Politischen, 1993

۸- خانم نوشین احمدی خراسانی در مقاله ذکرشده برای مردود دانستن این استدلال، به فعالیت شغلی زنان بز فروش میناب اشاره کرده و عکسی را هم در این مورد ارائه کرده است.

۹- اشاره به نوشته نوشین احمدی خراسانی زیر عنوان "مانکن‌های ایرانی، برقع‌پوشان اسلامی"

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=15495>

تجاوز جنسی، تاثیرات ویرانگر و راه‌های مقابله

دوشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۹۰ - ۲۰ ژوئن ۲۰۱۱

ارژنگ بامشاد

این روزها باز موضوع تجاوز جنسی فضای رسانه ای ایرانیان را پر کرده است. تجاوز ۱۲ مرد متجاوز به زنان در باغی در خمینی شهر اصفهان، تجاوز ۵۰ نفر به زنی در روستای قوژد در کاشمر، و تجاوز به پزشک جوان و یک دختر در استان گلستان، ابعاد خطرناک و نگران کننده ی جنایت تجاوز جنسی را در صدر اخبار و گزارشات قرار داده است.

در هر دو مورد اول مردان متجاوز، "طعمه" های خود را شکار کرده،

همسرانشان را در بند کرده ، با موبایل هم پالکی هایشان را خبر کرده اند تا در تجاوز به "طعمه" ی شکار شده، با آن ها همراهی کنند. تصور چنین حدی از حیوان صفتی، بیرحمی و شقاوت جنسی، تکان دهنده هست. وقتی چنین حوادث دهشتناکی را مرور می کنیم، به جامعه ای می رسیم که دو سال پیش، موضوع تجاوز به دختران و پسران جوان در بازداشتگاه ها و زندان ها، به همت رشادت و جسارت قربانیان، به گوش جهانیان رسید. روشن شد با حکومتی سر و کار داریم که از تجاوز جنسی به عنوان کثیف ترین و درهم شکننده ترین ابراز شکنجه روحی و جسمی استفاده می کند. بعد از آن ده ها زن زندانی اسارتگاه های جمهوری اسلامی، لب به سخن گشودند و از تجاوز جنسی سازمان یافته در زندان های جمهوری اسلامی سخن گفتند.

سکوت خبری اولیه و سپس، نحوه سخن گفتن امام جمعه و فرمانده نیروی انتظامی خمینی شهر و یا سخنان رئیس دادگستری استان گلستان که می گوید: « در بعضی جنایات عامل اصلی خود قربانی است»، این ظن را تقویت می کند که جریاناتی از وابستگان دولتی، اگر خود سازمانده چنین جنایاتی نباشند، حداقل با موضع گیری هایشان متجاوزان جنسی را آشکارا مورد حمایت قرار می دهند. دستگیری زن جوان قربانی تجاوز کاشمر و فشار بر او برای دست کشیدن از شکایتش، نشان از آن دارد که مقامات قضائی و استانی تلاش دارند تا پرونده این تجاوز را به گونه ای به بایگانی بسپارند. زیرا مطرح شدن این پرونده ها، ممکن است سرخ هائی از دخالت مقامات دولتی در تجاوزات جنسی را آشکار سازد. در سال های پیش وقتی ماجرای کشتن زنان توسط خفاش شب کشف شد، در پایان روشن گردید که این جنایات علیه زنان، جنایاتی سازمان یافته توسط باندهای از حکومتیان بوده است. اکنون نیز نمی توان از احتمال این که باندهایی از حکومتیان در سازماندهی و تشویق به تجاوز جنسی نقش داشته اند، به راحتی گذشت.

مقایسه ی رسانه ای شدن موضوع تجاوز جنسی در بازداشت گاه های جمهوری اسلامی و اکنون در خمینی شهر و کاشمر و گلستان، نشان می دهد که این اقدام ضدانسانی و کثیف، جزئی از فرهنگ مردسالارانه و قدرت گرایی است که جامعه را در چنگال خود گرفته و توسط قدرت مسلط حکومتی حفاظت، حمایت و بازتولید می شود. همین قدرت مسلط، وقتی هم که مجبور می شود در مورد تجاوز جنسی خمینی شهر سخن بگوید، بی حجابی و یا بدحجابی زنان شرکت کنند ه در یک مراسم جشن تولد، عامل "تحریک" متجاوزین می داند. و یا وقتی که در باره علت عدم رسیدگی به تجاوز گروهی در کاشمر سخن می گوید، از نبود دلایل کافی و یا عدم وجود شاکی خصوصی سخن به میان می آورد. از این منظر، قدرت مسلط ، تجاوز جنسی را امری خصوصی و شخصی می داند و نه اجتماعی. آن را تعرضی به امنیت اجتماعی تلقی نمی کند، برایش حفظ کرامت و حرمت انسانی ارزشی ندارد. کافی است طرف، زن باشد تا تعرض و تجاوز به او مجاز تلقی شود . بگذریم که تجاوز به پسران جوان نیز در این جامعه امر غریبی نیست. اگر نتوان با چند شاهد "عادل" عمل تجاوز

جنسی را اثبات کرد، آنوقت باید تقاص هم پس داد. تنها قدرت مسلط نیست که تجاوز را امری عادی و قربانی را مقصر و عامل "تحریک" می داند. بلکه فرهنگ مسلط بر جامعه ی بشدت مردسالار نیز، در نگاه اول به قربانی مشکوک می شود. با هزاران سؤال بی جواب که چرا آنجا بوده اند؟ چرا تنها رفته اند؟ چرا در شب حرکت کرده اند؟ و هزاران چرای دیگر. گویا در جامعه ای قرون وسطائی زندگی می کنیم. این چراها آنقدر زیاد می شوند که گاه قربانی ترجیح می دهد لب فرو بندد و با درد جانسوز درون خود بسوزد. و زمانی که کسی شهادت مطرح کردن تجاوز را داشته باشد، و ماجرا علنی و عمومی شود، آن وقت طرد قربانی آغاز می شود. در میان خانواده، اقوام، دوستان و آشنایان، به قربانی به دیده ی طاعون زده و جذامی نگریسته و به لکه ی ننگ خانواده تبدیل می گردد. حمایت عمومی و خانوادگی از او سلب و به یک باره در شرایط بحران روحی ناشی از رنج تجاوز، در میان زمین و هوا رها می شود. بی پناهی به سراغش می آید. تنهایی گریبانش را می گیرد. ترس از آفتابی شدن، زندگی اش را به زندانی عذاب آور تبدیل می کند. دچار افسردگی می شود و گاه بعنوان آخرین چاره دست به خودکشی می زند، البته اگر توسط فامیل های "غیرتمند" قبل از آن کشته نشده باشد.

برای خروج از این حلقه شوم مرگ آفرین و برای رهایی از این فرهنگ خشن مردسالار مورد حمایت و تشویق استبداد دینی حاکم چه باید کرد؟ مگر می توان به این حد از پستی و دنائت تن داد که قربانی تجاوز، یک بار و یا بارها مورد تحقیر و توهین قرار گیرد؟ آیا نمی تون از چرخه ی معیوب قربانی کش رهایی یافت. آیا سرنوشت یک ملت آن است که در چنین شرایط حیوانی مردسالارانه ی مورد حمایت قدرت مسلط زندگی کند و دم فروبندد؟ حاکمیت اسلامی آنچنان باید ها و نبایدهای شدید و عرصه های ممنوعه ای بر جامعه حاکم کرده است که زندگی نرمال و انسانی را در هم می ریزد. آن ها مدام علیه فرهنگ غربی و غیراسلامی سخن می گویند. اما از کنار این حقیقت به راحتی می گذرند که در کشورهای اروپائی که دولت در زندگی خصوصی مردم دخالت نمی کند و روابط مردان و زنان و دختران و پسران، روابطی است انسانی توام با احترام به شخصیت طرف مقابل، شاهد این حجم از تجاوز جنسی و ناهنجاری های اجتماعی نیستند. جامعه ی تحت حکومت دین، به دلیل ناهمخوانی اش با زندگی امروزی و مدرن، تحت شدیدترین فشارها و کنترل ها و دخالت های بی شرمانه در خصوصی ترین عرصه های زندگی مردم است و از این رو در بسیاری از حوزه ها به سرحد فروپاشی نزدیک شده است. صدر نشین بودن ایران بلحاظ تعداد معتادان، قتل های ناموسی گسترده، تجاوزات جنسی هر روزه و بی رحمانه، و بسیاری ناهنجاری های اجتماعی دیگر، از نتایج مستقیم دخالت استبداد دینی در زندگی اجتماعی مردم است. روشن است که نمی توان و نباید به این شرایط تن داد. نباید اجازه داد که این وضعیت تداوم یابد. برای خروج از این وضعیت در گام اول باید از قدرت حاکم دست شست. امید

به آن که این قدرت راه چاره ای بیابد، امید عبثی است. تنها کار حاکمان اسلام پناه این است که متجاوز جنسی که خود بازتولید سیستم حاکمان است را بگیرند و به چوبه های دار بیاویزند و روز از نو و روزی از نو را از سر بگیرند. این را سی و دو سال است که تجربه می کنیم. پس برای خروج از این وضعیت چه باید کرد؟

اول - باید اخباری از این دست را بسرعت رسانه ای کرد. نباید گذاشت چنین اخبار دهشتناکی در یک محله، در یک روستا، در یک باغ و در چهار دیواری خانه های قربانیان و حتی در راهروهای دادگاه های رژیم اسلامی محبوس بمانند. باید چنین اخباری را به گسترده ترین شکل ممکن پخش و همگان را نسبت به آن ها آگاه کرد و هر اقدام و گام حکومتیان را به نقد و بررسی کشید. حالا دیگر در شرایطی زندگی می کنیم که دولت ها قادر نیستند دیوارهای سانسور خود را بالا بکشند و از درز اخبار جلوگیری کنند. باید با چشمانی باز و گوش های تیز هر خبر و حادثه ای را دنبال کرد. می توان به اشکال گوناگون به سراغ قربانیان رفت، پای درد دل هایشان نشست و از درد و رنج شان نوشت.

دوم - افشای جنایت تجاوز جنسی و بازگوئی ظلمی که بر فرد می رود، می تواند فضای سنگین و مردسالارانه را در هم بشکند. از این رو ایجاد شرایطی که شهامت افشای جنایت از سوی قربانیان صورت بگیرد از اهمیت ویژه ای برخوردار است. باید فضائی ایجاد کرد که قربانیان تجاوز جنسی بتوانند لب به سخن بکشایند. همین که زن جوان مورد تجاوز واقع شده ی کاشمری لب به سخن گشوده، گام بسیار بزرگی برداشته است. باید این اقدامات را تشویق کرده و مورد حمایت قرار داد. باید در فضای رسانه ای شرایطی ایجاد کرد که وقتی قربانی تجاوز لب به سخن می گشاید، مورد حمایت قرار بگیرد نه مورد شماتت. می توان از طرق گوناگون، با اتکا به جوانان فامیل و با استفاده از هزاران امکان ارتباطی، به حمایت از قربانیان شجاع پرداخت و دیگران را نیز تشویق کرد تا با قدرت و شهامت از رنجی که بر آن ها رفته سخن بگویند. باید دیوار خودسانسوری نهادینه شده در جامعه برای قربانیان تجاوز جنسی را در هم شکست. دیوارسکوتی که متجاوزین جنسی روی آن سرمایه گذاری می کنند.

سوم - درد جانکاه تجاوز جنسی را تنها قربانیان این جنایت درک می کنند. آن ها در شرایط روحی بسیار شکننده ای قرار دارند. آن ها به کمک روانشناسان و روانکاوان مسئولی نیاز دارند تا قدرت تسلط بر خود را به آن ها بازگردانده و اعتماد به نفس لطمه خورده شان را ترمیم کنند. اما جدا از کمک روانشناسان و روانکاوان، ارتباط درونی و تنگاتنگ قربانیان تجاوز می تواند آن ها را در فضای یکسانی قرار دهد تا از دردهای خود، از رنج های خود و از نگرانی ها و دلهره های خود با همدیگر سخن بگویند. این سخن گفتن ها، دردهای آن ها را کاهش می دهد. توان فردی شان را در یک جمع تقویت می کند و اعتماد به نفس شان را بالا می برد. ایجاد گروه های همیاری در میان کسانی

که مورد تجاوز واقع شده اند، قدرت اعتراض آن ها را نیز افزایش داده و برای قربانیان جدید هم فضائی ایجاد می کند که دیوار خودسانسوری و سکوت را بشکنند. چنین گروه های خودیاری می توانند به تدریج فضای مردسالارانه و نگاه های عقب مانده و قربانی کش در جامعه را به تدریج دگرگون سازند.

و نکته ی آخر این که در جامعه ای زندگی می کنیم که استبداد دینی، بسیاری از ارزش های انسانی را متلاشی کرده است. کرامت و حرمت انسانی را به حراج گذاشته است. احترام متقابل و روابط اجتماعی سالم و انسانی را بازاری کرده است. در چنین شرایطی که قدرت مسلط ارکان پایداری زندگی اجتماعی و انسانی را در هم ریخته است، این وظیفه مردمان آگاه و شجاع است که با ایجاد شبکه های اجتماعی خودیاری، دفاع از شرافت و کرامت انسانی و فرهنگ همزیستی مسالمت آمیز را بر عهده بگیرند. این برخانواده هاست که فرزندان خود را در این راستا تربیت کنند. نباید اجازه داد که حاکمیت اسلامی بیش از این به تخریب بنیان های زندگی انسانی در کشور ادامه دهد. چنین نهادهای خودیاری توده ای می توانند نطفه های تشکل های توده ای باشند که فرهنگ حاکمیت مردمی را تمرین می کنند.

۳۰ خرداد ۱۳۹۰ - ۲۰ ژوئن ۲۰۱۱